

15 Spule

Atabân-e Loerfân 4

4 Hr, II 826-98





۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵  
مجله ۱ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴  
مجله ۲ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵

# دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۲۳.

اراضی اطراف آن را جزو محدوده شهر کرد (جعفری، ۴۱؛ کاتب، ۶۹-۷۰). همچنین در بیرون درب مال امیر، قدمگاه امام رضا را عمارت کرد (باقی، ۸۸/۱). مادر او مریم ترکان خاتون هم قناتی در مهریجر جاری ساخت و ده مریم آباد را به وجود آورد و دروازه موسوم به مادر امیر را بنا کرد (کاتب، ۶۹؛ باقی، همانجا). پس از وی پسرش محمود شاه جنب مدرسه رکنیه، مدرسه دیگری ساخت که پایان پذیرفت و چون درگذشت او را در همانجا به خاک سپردند و زنش صفوت الدین یاقوت ترکان آن را به پایان رساند، و پس از آن مدرسه را «صفتیه» نامیدند (کاتب، ۷۲؛ باقی، ۸۹/۱). سلغرشاه پسر محمود شاه در کنار محله یعقوبی دیهی به نام سلغراباد احداث کرد و قناتی در آن جاری ساخت. این روستا در میان مردم به «آب شور» شهرت یافت (غفاری، ۸۳؛ کاتب، باقی، همانجاها). باغ طغانشاهی در اهرستان به دست اتابک طغانشاه احداث شد (جعفری، ۱۷۱؛ باقی، همانجا).

مآخذ: افشار، ایرج، تعلیقات بر تاریخ یزد (نکده، جعفری)؛ افضل الدین کرمانی، احمد، بدایع الازمان، به کوشش مهدی بیانی، تهران، ۱۳۲۶ ش؛ همو، عقدالعلی، به کوشش علی محمد عامری، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ اقبال، عباس، تاریخ منصل ایران، تهران، ۱۳۴۷ ش؛ باستانی یارزی، محمدابراهیم، مقدمه بر تاریخ شاهی (همه)؛ باقی، محمد مفید، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۲ ش؛ تاریخ شاهی، به کوشش محمدابراهیم باستانی یارزی، تهران، ۱۳۵۵ ش؛ جعفری، جعفر، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۲ ش؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ خواندمیر، غیاث الدین، حیب السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ رشیدالدین فضل الله، تاریخ مبارک غازانی، به کوشش کارل یان هرتفورد، ۱۹۴۰ م؛ زامباور، معجم الانساب والاسرات الحاكمة، ترجمه زکی محمدحسن بک و حسن احمد محمود، بیروت، ۱۴۰۰/۱۹۸۰ م؛ شیانکاره‌ای، محمد، نجمع الانساب، به کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعیدین، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۳ ش؛ غفاری قزوینی، احمد، تاریخ جهان آرا، تهران، ۱۳۴۳ ش؛ غنی، قاسم، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تهران، ۱۳۴۰ ش؛ فصیح خوانی، احمد، مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرخ، مشهد، ۱۳۴۰ ش؛ کاتب یزدی، احمد، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۷ ش؛ کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۵ ش؛ محمد بن ابراهیم، سلجوقیان و غز در کرمان، به کوشش باستانی یارزی، تهران، ۱۳۴۳ ش؛ معلم یزدی، معین الدین، مواهب الاهی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۲۶ ش؛ منتخب التواریخ معینی، منسوب به معین الدین نظنزی، به کوشش ژان اوین، تهران، ۱۳۳۶ ش؛ میرخواند، محمد، روضه الصفا، تهران، ۱۳۳۹ ش؛ نسوی، محمد، سیرت جلال الدین منیکبری، ترجمه فارسی، به کوشش مجتبی منوی، تهران، ۱۳۴۴ ش؛ وصال، تاریخ، تحریر عبدالمحمد آینی، تهران، ۱۳۴۶ ش؛ سیدعلی آل داود.

عنوان مدارس اتابکیه یاد شده است (معروف، ۱۲۱). ابن بطوطه که در حدود سال ۷۲۷ق از لرستان و مرکز آن ایذه یا مال امیر (مالمیر) دیدن کرده، آورده است که اتابک احمد، ثلث مالیاتهای قلمرو خود را به مصرف زوایا و مدارس می‌رسانید (۲۰۴/۱-۲۰۵). او همچنین یادآور شده که در هر یک از منازل بین راه کوههای بلندی که بیشتر آثار و ابنیه اتابک را در خود جای داده‌اند، زاویه‌ای هست که آن را مدرسه می‌نامند و خادمان این مدارس از مسافرانی که بدانجا می‌رسند، پذیرایی می‌کنند و مخارج آن از محل اوقاف اتابک تأمین می‌گردد (۲۰۵/۱-۲۰۶). نیز به گفته ابن بطوطه در محلی به نام هلاقیجان - در ۴ میلی ایذه - مدرسه بزرگی یا مسجدی در درون آن وجود داشته که نه‌ری هم از میان آن می‌گذشته است. بیرون مدرسه نیز گرمابه‌ای بوده و گرداگرد آن باغی بزرگ قرار داشته است (۲۰۸/۱). از جمله مدارس دیگری که این بطوطه در این منطقه دیده، یکی مدرسه السیلاطین - مقبره خانوادگی اتابکان - و دیگری کربوالتزخ در انتهای قلمرو اتابک بوده است. او چنانکه تصریح کرده، در سراسر راه ایذه تا اصفهان که ۱۰ روز به طول انجامیده، هر شب در مدرسه‌ای بیتوته می‌کرده است که برخی در میان آبادی قرار داشت و برخی دیگر در جایگاههای غیر معمور بنا شده بود (۲۱۰/۱).

از نام و احوال استادان، شاگردان و شیوه تدریس در این مدارس اطلاعی در دست نیست. تنها از گزارش ابن بطوطه مبنی بر شهرت این مدارس به زاویه و خانقاه و زندگی شبانه روزی شاغلان به تحصیل عبادت در آن و نیز پذیرایی از مسافران تازه واردان می‌توان دریافت که این مدارس بیشتر جایگاه صوفیان و مأمّن درویشان و آموزشهای صوفیانه در دوره رواج روحیه درویش منشانه‌ای بوده که پس از حمله مغول بر بسیاری از مراکز و نهادهای آموزشی ایران سیطره داشته است. ظاهراً ختم قرآن و اقامه نماز و ذکر ورد و دعا نیز از جمله برنامه‌های رایج در این مدارس بوده است.

۲. اتابکیه دمشق: از مدارس شافعیه دمشق است که در اوایل سده ۷ق تأسیس شد و تا اواخر سده ۱۰ق دایر بود (نعیمی، ۱۲۹/۱؛ صالحی، ۱۶۵/۱؛ کردعلی، ۷۵/۶). بانی این مدرسه جهة الاتابکیه، خواهر نورالدین ارسلان شاه از اتابکان آل زنگی موصل بود که در ۶۰۰ق به همسری ملک اشرف ایوبی درآمد و در ۶۴۰ق درگذشت و او را در همین مدرسه به خاک سپردند (ابن کثیر، ۱۷۳/۱۳؛ ذهبی، العبر، ۲۳۸، ۱۲۸/۳؛ نیز نک: شمیسانی، ۲۲۱).

این مدرسه که در جبل صالحیه دمشق (قاسیون) در شرق مدرسه مرشدیه و دارالحدیث اشرفیه ساخته شد (نعیمی، همانجا)، بنایی زیبا و آراسته بود و صحن و مندره و نیز حرمی مشبک داشت که دریچه‌های آن به سوی آرامگاه واقف مدرسه گشوده می‌شد. صحن مدرسه که از شرق و شمال به درون آن می‌رفتند، از نیمه سده ۱۰ق متروک افتاده و دیواره بین حرم و مدرسه و گنبد آرامگاه و بناهای اندرونی آن از بین رفته است (صالحی، ۱۸۸/۱-۱۸۹). پس از چندی از مجموعه ساختمانهای

اتابکیه، عنوان چند مدرسه که در دوران حکمرانی اتابکان و به دست آنان در ایران، جزیره و شام بنا شد و به همین سبب اتابکیه نام گرفت. معروف‌ترین آنها بدین شرح است:

۱. اتابکیه ایذه: از بناهای نصرت الدین احمد (حک ۶۹۵-۷۳۰ یا ۷۳۳ق)، از اتابکان لر بزرگ و مشهورترین امیر این سلسله است (نک: خواندمیر، ۳۲۸/۳) که دانشمندان و پارسیان و اهل ادب را بزرگ می‌داشت (اقبال، ۴۴۷/۱). وی زاویه‌ها، خانقاهها و مدارس بسیار در ایذه مقرر حکمرانی خود و اطراف آن ساخت که در منابع جدید از آنها با

# دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳.

محمد آدمی نام برد (جنید، ۱۳۶). توران پستی از دانشمندان و فضلاء آن عصر بود و کتابهای چندی نوشت که از جمله المعتمد فی المعتقد در اعتقادات که به تحفه مظفری و تحفه سلفری نیز معروف است. او کتابش را به نام ابوبکر بن سعد و ولیعهد وی نوشته است. این کتاب به زبان اردو نیز ترجمه شده است (نقیسی، ۱۵۳/۱).

ماخذ: اوزیری، آرتورجان، شیراز مهد شعر و عرفان، ترجمه منوچهر کاشف، تهران، ۱۳۵۳؛ آق سرائی، محمود، مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار، به کوشش عثمان توران، آنکارا، ۱۹۴۳م؛ ابن اثیر، الکامل؛ اشبولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، ۱۳۵۱؛ افسر، کرامت‌الله، تاریخ بافت قدیمی شیراز، تهران، ۱۳۵۳؛ افضل‌الدین کرمانی، احمد، بدایع الازمان، به کوشش مهدی بیانی، تهران، ۱۳۲۶؛ اقبال، عباس، تاریخ مغول، تهران، ۱۳۶۴؛ اماد، حسن، شیراز در گذشته و حال، شیراز، ۱۳۳۹؛ باستانی یاریزی، محمد ابراهیم، تعلیقات بر سلجوقیان و غز (نک: هم، محمد بن ابراهیم)؛ بناکی، داوود، تاریخ، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۸؛ بهروزی، علیقتی، بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، شیراز، ۱۳۵۴؛ بیضاوی، عبدالله، نظام التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، ۱۳۱۳؛ بتروشفسکی، ای. پ.، کشتاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۴؛ تاریخ شاه، به کوشش محمد ابراهیم باستانی یاریزی، تهران، ۱۳۵۵؛ جنید شیرازی، شدالازار، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸؛ جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی، لندن، ۱۳۳۴/ق ۱۹۱۶م؛ حسینی، علی، اخبار الدولة السلجوقیة، به کوشش محمد اقبال، بیروت، ۱۹۳۳م؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۲؛ خواندمیر، غیاث‌الدین، حیب السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۳؛ همو، دستور الوزراء، به کوشش سعید نقیسی، تهران، ۱۳۵۵؛ راوندی، محمد، راحة الصدور و آیه السرور، به کوشش محمد اقبال، تهران، ۱۳۳۳؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، ۱۳۶۲؛ زرکوب شیرازی، احمد، شیراز نامه، به کوشش اسماعیل واعظ جواد، تهران، ۱۳۵۰؛ سامی، علی، شیراز، شهر جاویدان، شیراز، ۱۳۶۳؛ سیدی، بوستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۹؛ همو، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۸؛ شبانکاره‌ای، محمد، مجمع الانساب، به کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳؛ شمس قیس رازی، محمد، المعجم، به کوشش محمد قزوینی و مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۴؛ صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۳؛ ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، تهران، ۱۳۳۲؛ عبسی این چند شیرازی، تذکرة هزار مزار، به کوشش نورانی وصال، شیراز، ۱۳۶۴؛ غفاری قزوینی، احمد، تاریخ جهان آرا، تهران، ۱۳۴۳؛ فسائی، حسن، فارس نامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسائی، تهران، ۱۳۶۷؛ فصیح خوافی، محمد، مجمل نصیحی، به کوشش محمود فرخ، مشهد، ۱۳۳۹؛ قزوینی، زکریا، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، ۱۳۸۰/۱۳۹۰م؛ قزوینی، محمد، تعلیقات بر شدالازار (نک: هم، جنید شیرازی)؛ همو، «مصدقین شیخ سعدی»، سعدی نامه، تهران، ۱۳۱۶؛ همو، یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸؛ قزوینی، یحیی، لب التواریخ، تهران، ۱۳۶۳؛ کریمی، بهمن، راهنمای آثار تاریخی شیراز، تهران، ۱۳۴۴؛ لسترنج، گ.، سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷؛ محمد بن ابراهیم، سلجوقیان و غز در کرمان، به کوشش محمد ابراهیم باستانی یاریزی، تهران، ۱۳۴۳؛ مصطفوی، محمدتقی، اقلیم پارس، تهران، ۱۳۴۳؛ منتخب التواریخ معینی، منسوب به معین‌الدین نظری، به کوشش زان ادین، تهران، ۱۳۳۶؛ منشی کرمانی، ناصرالدین، سبط العلی للحضرة العلیا، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۲؛ منهاج سراج، عثمان، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲؛ میرخواند، محمد، روضة الصفا، تهران، ۱۳۳۹؛ نسوی، محمد، سیرت جلال‌الدین منیکرنی، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۶۵؛ نقیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران، ۱۳۴۴؛ وصاف، تاریخ، تحریر عبدالمحمد آینی، تهران، سعید علی آل‌دواد، ۱۳۴۶.

آتابکان لرستان، عنوان کلی دو سلسله مشهور به لر بزرگ و لر کوچک که از اواخر عصر سلجوقیان بیش از ۴ سده بر نواحی وسیعی از خوزستان و لرستان فرمان راندند. سرانجام لر بزرگ در دوره تیموری و لر کوچک در اواسط دوره صفوی منقرض شدند.

لقب اتابک (م) که بر برخی از امرای بزرگ سلاطین سلجوقی اطلاق می‌شد، از آنجاست که این سلاطین تربیت فرزندان خود را به آنان وامی گذاشتند و گاه آنان از سوی سلاطین، حکومت می‌یافتند. به تدریج در دوره زوال سلجوقیان، این لقب بر امرایی که به استقلال فرمان می‌راندند، بی آنکه شاهزاده‌ای را تحت حمایت و تربیت خود داشته باشند، نیز اطلاق شد. اتابکان لرستان هم از اینگونه‌اند. چنانکه ابوطاهر مؤسس لر بزرگ پس از استقرار در لرستان از فرمان اتابکان فارس (م) سرپیچید و خود را اتابک خواند (حمدالله، تاریخ... ۵۴۰؛ میرخواند، ۶۲۴/۴) و هزار اسب، دومین حاکم لر بزرگ از خلیفه عباسی منشور اتابکی دریافت کرد (حمدالله، همان، ۵۴۲؛ نیز نک: ادامه مقاله).

درباره وجه تسمیه منطقه جغرافیایی موسوم به لر بزرگ و لر کوچک گفته‌اند که در حدود سال ۳۰۰/ق ۹۱۳م دو برادر یکی به نام بدر (برادر بزرگ‌تر) حاکم بخشی از لرستان شد که به لر بزرگ اشتهار یافت و دیگری منصور (برادر کهنتر) فرمانروایی بخشی دیگر از این ناحیه را در دست گرفت که به لر کوچک نامبردار شد (همان، ۵۳۸؛ منتخب التواریخ... ۳۷). از نظر جغرافیایی نواحی واقع در شرق و جنوب کارون علیا، سرزمین لر بزرگ نامیده می‌شد که به گفته حمدالله مستوفی مجاور شولستان (مسنی کنونی) در مرز فارس بود (نزهة... ۷۰) و تختگاه آن ایدج (مال امیر یا ایذه کنونی) نام داشت (نک: لسترنج، ۲۶۳). لر کوچک هم نواحی واقع در شمال کارون علیا را شامل می‌شد و مرکز آن خرم‌آباد و از مهم‌ترین شهرهای آن بروجد بوده است (نک: همو، ۲۱۶). به گفته اسکندریک منشی (۴۶۹/۱) قلمرو لر کوچک در دوران صفویه بین همدان و خوزستان و بغداد محدود می‌شد.

از نظر سیاسی اتابکان لر بزرگ نسبت به لر کوچک از اهمیت بیشتری برخوردار بودند، زیرا از آنجا که بر نواحی بین فارس، عراق عرب، عراق عجم و شولستان فرمان می‌راندند، ناگزیر با اتابکان فارس و خلفای عباسی بغداد ارتباط داشتند و همچنین عمده راههای ارتباطی جنوب غربی ایران با نواحی غربی‌تر و عراق عرب در این ناحیه واقع بود. در حالی که نواحی تحت تصرف لر کوچک نسبتاً دور افتاده بود و جاده‌های معتبر کمتر از این مناطق می‌گذشت (نک: اقبال، ۴۴۲-۴۴۴). با این وجود پس از انقراض اتابکان لر بزرگ، نواحی لر کوچک در دوره صفویه که در سرحد بین دو دولت رقیب ایران و عثمانی واقع بود، از اهمیت خاصی برخوردار شد.

۱. لر بزرگ (۵۵۰-۸۲۷/ق ۱۱۵۵-۱۴۲۴م). این سلسله به نام یکی از نیاکان خود، ابوالحسن (یا فتح‌الدین، قس: غفاری، ۱۶۹) فضلو به، بنی فضلو به (بدلیسی، ۴۳؛ منجم باشی، ۹۰) و به نام دومین فرمانروای

*Djihān-ārā* (in 972/1564-5), British Museum, Or. 141, fols. 137-140 contains some useful information; *Sharaf-nāma*, i, 23-32, based at the beginning on a good text of the *Ta'rikh-i guzida*; *Khusraw Abarkūhi*, *Firdaws al-tawārikh*, passage on the Great Lur in the tr. of the *Sharaf-nāma* of Charmoy, i/2, 328-37; Hādijī Khalifa, *Djihān-numā*, 286 (cf. Charmoy, *ibid.*, i/1, 100-16); Münedjdim-bashī, ii, 597-8; d'Ohsson, *Histoire des Mongols*, iii, 24, 28, 230, 259, 400, 455, 589; iv, 5, 12, 62, 94, 114, 169-70, 580; Howorth, *History of the Mongols*, iii, 140, 407, 751-4, which uses the statements of the anonymous history of the grandson of Timūr Mirzā Iskandar, written in 815, ms. British Museum, Or. 1566; ms. Asiatic Museum of Leningrad, 566 b, c.

(V. MINORSKY)

**LUR-I KÜÇİK**, a dynasty of Atābegs [see ATABAK] which ruled in northern and western Luristān between 580/1184 and 1006/1597 with *Khurramābād* as their capital. The Atābegs were descended from the Lur tribe of *Djangrū'ī* (*Djangardi*?). The dynasty is also known by the name of *Khurshīdī* from the name of the first Atābeg. (It remains to be seen if this name is connected with that of Muḥammad *Khurshīd*, vizier of the former rulers of Luristān before the rise of the Atābegs of Lur-i Buzurg.) After 730/1330, the power passed to another line which later claimed to be of 'Alid descent; at this time also, the title *malik* succeeded that of *atābeg*.

The ancestors of the *Khurshīdis* had entered the service of Ḥusām al-Dīn (of the Turk tribe of *Shūbli* or *Shūhla*), who ruled Luristān and *Khūzistān* about the end of the *Saldjūk* period (ca. 550-80/1155-84?).

(1) *Shudjā'* al-Dīn *Khurshīd* b. Abī Bakr b. Muḥammad b. *Khurshīd* was at first *Shihna* of a part of Luristān on behalf of Ḥusām al-Dīn, but after the death of the latter (in 570/1174-5 or 580/1184-5) became independent lord of the whole of Lur-i Küçük. He waged war on the *Djangrawī* (the tribe in which he had originated, but which was then being ruled by his rival *Surkhāb* b. 'Ayyār) and besieged their stronghold *Diz-i Siyāh* (in the district of *Mānrūd* and in the *wilāyat* of *Sambā*?). The inhabitants handed all *Mānrūd* over to him, but the caliph ordered *Shudjā'* al-Dīn to deliver up to himself the stronghold of *Māngarra* (*Müngerre* north of *Kilāb*). In compensation, *Shudjā'* received the district of *Tarāzak* in *Khūzistān*. *Shudjā'* al-Dīn drove back the *Bayāt* Turks who were ravaging Luristān. He led a nomadic life and spent the summer at *Kirīt* (in *Bālā-Girīwa*) and the winter at *Dulur* (*Fih-i Lurān* in *Pušt-i Kūh*?) and at *Malāh* (?). He died a centenarian in 621/1224 and his tomb was venerated by the Lurs. His son *Badr* was killed by his nephew (2) *Sayf* al-Dīn *Rustam* b. *Nūr* al-Dīn, who became Atābeg and was a good ruler. *Rustam* was succeeded by his brothers first (3) *Sharaf* al-Dīn *Abū Bakr* and next (4) 'Izz al-Dīn *Garshāsp*. The latter married the widow of *Abū Bakr*, *Malika Khātūn*, who was the sister of *Sulaymān Shāh* *Aywa*, later commander-in-chief of the caliph al-Musta'ṣim (*Abūh* should be altered to *Aywa*, name of a tribe or a district in the time of the last *Saldjūks*; cf. *Rāhat al-sudūr*, ed. Iqbāl, 346; *Djuwaynī-Boyle*, ii, 421-2; *Nuzhat al-ḥulūb*, ed. Le Strange, 107; *Defrémery, Recherches sur quatre princes d'Hamadan*, in *J.A.* [1847], 177). When (5) *Husām* al-Dīn *Khalīl* b. *Badr* b. *Shudjā'* killed *Garshāsp*, a struggle ensued between him and *Sulaymān Shāh* (*Shihāb* al-Dīn?). The Lurs took *Bahār* (near *Hamadān*), but finally *Khalīl* was defeated and killed near *Shāpūr-Khāst* in 649/1242.

His brother (6) *Badr* al-Dīn *Mas'ūd* went to the court of *Mangū* and returned in the train of *Hülügū*. This devout man, an authority on *Shāfi'* law, ruled till 658/1260. He showed great kindness to the family of *Sulaymān Shāh* when the latter was executed at the taking of *Baghdād*. The sons of *Mas'ūd* were executed by *Abaqa*, who appointed as Atābeg (7) *Tādī* al-Dīn b. *Ḥusām* al-Dīn *Khalīl*, also executed by *Abaqa* in 677/1278-9.

He had two immediate successors, the two sons of *Mas'ūd* of whom (8) *Falak* al-Dīn *Ḥasan* ruled a part of *Luristān* (*dilār, wilāy*) and (8 bis) 'Izz al-Dīn *Ḥusayn* ruled the crown domains (*indjū*). The number of their troops was 17,000. They chastised the *Bayāt* and reunited under their control all the lands between *Hamadān* and *Shūshṭar* and between *Iṣfahān* and the Arab lands. *Boḥ* died in 692/1293.

*Gaykhātū* appointed as their successor (9) *Djamāl* al-Dīn *Khiḍr* b. *Tādī* al-Dīn, who was killed in 693 near *Khurramābād* by (10) *Ḥusām* al-Dīn 'Umar b. *Shams* al-Dīn "Darnaki" b. *Sharaf* al-Dīn b. *Tahamtan* b. *Badr* b. *Shudjā'*, who relied for support on the Mongol tribes settled in the lands adjoining *Luristān*. The other rulers did not recognise this usurper and he had to make way for (11) *Ṣam-ṣām* al-Dīn *Maḥmūd* b. *Nūr* al-Dīn b. 'Izz al-Dīn *Garshāsp*, who slew a certain *Shihāb* al-Dīn *Ilyās* and in turn was executed by *Ghāzān* in 695/1296.

(12) 'Izz al-Dīn *Muḥammad* b. 'Izz al-Dīn (8 bis) was a minor, and his cousin *Badr* al-Dīn *Mas'ūd* (son of 8) obtained from *Öldjeitū* the title Atābeg and ruled over a part of *Luristān* (*dilār*), but later 'Izz al-Dīn fully established his authority. After his death (716/1316 or 720/1320 his widow (13) *Dawlat Khātūn* retained a semblance of authority while the real power was in the hands of the Mongols. Such was the state of affairs when *Hamd-Allāh Mustawfī* was writing his *Ta'rikh-i guzida* (ca. 730/1329-30). Later, the *malika* (who according to the anonymous historian of *Mirzā Iskandar* became the wife of *Yūsuf Shāh* of the Great Lur) found herself forced to surrender the throne to her brother (14) 'Izz al-Dīn *Ḥusayn* who received investiture from *Abū Sa'īd* and ruled for 14 years. His son and successor (15) *Shudjā'* al-Dīn *Maḥmūd* was killed by his subjects in 750/1349-50.

(16) The *Malik* 'Izz al-Dīn b. *Shudjā'* al-Dīn was only 12 when his father died. The vicissitudes of his life are known from the record of them in the *Zafar-nāma*. In 785/1383 the *Muzaffarid Shāh Shudjā'* with his army visited *Khurramābād* and married the daughter of 'Izz al-Dīn. Another of his daughters was married to *Aḥmad* b. *Uways Djalā'ir*. When *Timūr* arrived in *Persia* in 788/1386, he was told of the depredations of the Lurs of 'Izz al-Dīn. Setting out from *Firūz-kūh*, *Timūr* by forced marches reached *Luristān*. *Burūdjird* was laid waste, and the fortress of *Khurramābād* razed to the ground. The ringleaders were thrown down from the tops of the cliffs. The fate of 'Izz al-Dīn is unknown and we do not know if he was one of the Atābegs of *Luristān* to whom in 789/1387 *Timūr* granted an audience at *Shīrāz*, but according to the anonymous historian of *Mirzā Iskandar*, 'Izz al-Dīn was captured in 790/1388 in the fortress of *Rūmiyān* (*Armiyān, Wāmiyān*, situated near *Burūdjird*) and deported with his son to *Turkeṣtān*. At the end of three years both father and son were released. In 793/1391 'Izz al-Dīn played a part in the aggrandisement of the *Muzaffarid Zayn* al-'*Abidīn*, son of his old suzerain *Shāh-Shudjā'*. When in 795/1393 *Timūr* returned to *Persia*, he went